

خدا از چشم انداز پاننبرگ

اعلا تورانی*

چکیده

ولفهارت پاننبرگ، از متکلمان مسیحی معاصر، در کتاب الهیات سیستماتیک نظریه‌ای ارائه می‌کند که الهیات تاریخی نام گرفته است. پاننبرگ نظریه تاریخی خود را از هگل و از مفاهیمی چون اراده آزاد، آزادی، فردیت، حاکمیت بر جهان، فیض الهی، و ابدیت و ازلیت وام گرفته است و مفهوم امید را از انگریستانسیالیسم، پاننبرگ بر این باور است که الهیات سنتی، از ابتدا وجود خداوند را پیش فرض می‌گیرد و سپس بر وجود او استدلال می‌آورد. از این رو آن را به مثابه «الهیات آسمانی» نقد می‌کند. همچون پل تیلیش، پاننبرگ بر این باور است که خداوند موجودی شبیه سایر موجودات نیست و بنابراین استفاده از عقل برای اثبات وجود خداوند، او را با مخلوقات و موجودات دیگر یکسان می‌انگارد و مرتبه او را تنزل می‌دهد. منظور پاننبرگ از خدا، در اصل مفهوم خداست که نمی‌تواند به سادگی همچون مبحثی در میان سایر مباحث در نظر گرفته شود. خداوند موضوع محوری و سایر مباحث بر گرد اوست. اگر بحث از خداوند همچون موضوعی مجزا ملاحظه شود، دیگر چیزی برای توجیه استمرار آنچه الهیات می‌نامیم، باقی نمی‌ماند. بنابراین مفهوم خدا نمی‌تواند همچون سایر مفاهیم اثبات شود. در این نظریه از خداوند به «خدای تاریخی» تعبیر شده است که هنوز بطور کامل وجود نیافته است.

* استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهراء:

تهران، میدان ونک، ده ونک، دانشگاه الزهراء، دانشکده الهیات، گروه فلسفه.

واژگان کلیدی: خدا، پاننبرگ، الهیات روحانی، الهیات عقلانی، الهیات سیستماتیک،
الهیات تاریخی، محدودیت عقل، نیاز دائمی.

مقدمه

پاننبرگ فیلسوفی است که آراء او در جامعه ما ناشناخته است و برجستگی آراء او در الهیات توجه شایانی را می‌طلبد. عده‌ای از آکادمیسین‌های جوان پروتستان در سال ۱۹۶۱ بحث الهیات سیستماتیک را مطرح و پیگیری نمودند که پاننبرگ سرحلقه آنها بود و به همین دلیل به حلقه پاننبرگ شهرت یافت (Schwobel, 1997, p.256). مقایسه آراء پاننبرگ با حکمای اسلامی، نمایی از جدال نیکو را نمایان خواهد نمود و در این مجال شاهد عمق بخشی آراء حکمای اسلامی در پرتو تفکر اسلامی خواهیم بود و در خواهیم یافت که پاننبرگ فیلسوفی است بزرگ.

موضوع مقاله حاضر، بررسی نظریه خداشناسی در دیدگاه پاننبرگ است. او نظریه تاریخ‌گرایی را از هگل اخذ نموده و مفاهیم مجهولی همانند: اختیار، آزادی، فردیت، امید و ... را از مکتب اگزیستانسیالیسم گرفته است. او نوعی الهیات تاریخی ابداع نموده است که تحقق تاریخ را در گرو تحقق انسان و تحقق خدا را منوط به تحقق تاریخ نمود است. لذا نظر وی در برخی جهات از نظر حکمای اسلامی فاصله زیادی می‌گیرد؛ گرچه در برخی جهات نیز شباهت‌های زیادی نیز مشاهده می‌شود. نظر به اهمیت انسان، می‌توان گفت غفلت از انسان می‌تواند به غفلت از خدا منجر شود و این ارتباط، ارتباطی عمیق است.

انسان‌شناسی در دیدگاه دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شناختن آدمی و راز و رمز وجود او، دریچه‌های نوینی از خداشناسی را فرا روی ما می‌گشاید. انسان مخلوقی است که می‌تواند مظهر و آینه تمام‌نمای حق باشد و از این رو، درون آدمی نیز مانند عالم بیرون، کانون آیات الهی است: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (فصلت، ۵۳). قرآن کریم غفلت از خویشتن خویش را ملازم با فراموش کردن خدا می‌داند: «تسوالله فأنساهم انفسهم» (حشر، ۱۰) [خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد].

حال به چند ویژگی از ویژگی‌های مهم انسان که به عنوان برترین موجود عالم حایز آنست، از دیدگاه پاننبرگ، اشاره می‌کنیم تا به چگونگی حضور انسان در تاریخ و الهیات از نظر او پی‌ببریم.

پاننبرگ و الهیات تاریخی

الهیات علمی است که درباره خدانشناسی بحث می‌کند و بررسی ذات و صفات الهی را در دستور خود دارد. مسائل الهیات عبارتند از: انسان، جهان و ارتباط آنها با خداوند از حیث مخلوقیتشان. الهیات در تقسیم نخست به دو قسم عقلی و نقلی تقسیم گردیده است که به الهیات طبیعی، تکوینی و الهیات وحیانی و نقلی نیز نامگذاری شده‌اند. سابقه این تقسیم به توماس آکوئینی می‌رسد. مراد از الهیات طبیعی آن است که در طبیعت و تکوین بشر قوه‌ای وجود دارد که استعداد تمییز حق از باطل را به بشر می‌دهد، الهیات عقلانی به نام الهیات طبیعی نیز خوانده می‌شود.

در نیم قرن اخیر نوع دیگری از الهیات نیز تعریف شده است که به نام الهیات سیستماتیک نامیده می‌شود. الهیات، براساس این تقریر، به شاخه‌های زیر تقسیم شده است: اول، الهیات فلسفی که معادل الهیات عقلانی است، با این تفاوت که الهیات فلسفی تشریحی و توصیفی است ولی روش الهیات عقلانی قیاسی و استنتاجی. قسم دوم الهیات سیستماتیک، الهیات جزئی است که خود به دو قسم تقسیم می‌شود: مقدسی و تاریخی. این قسم از الهیات سیستماتیک درباره اصول و اعتقادات دینی از قبیل تثلیث، مسأله خلقت، و مبدأ و معاد بحث می‌کند. قسم سوم الهیات سیستماتیک، الهیات اعمالی یا اطلاقی است که به توجیه ایمان و حضور آن در جلوه‌های مختلف زندگی عینی معطوف است. در این قسم جوانب مختلف فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی ایمان مد نظر قرار می‌گیرد (پازوکی، ۱۳۷۵، ص ۱۰).

پاننبرگ رویکرد دیگری به الهیات دارد. او با کمک اندیشه‌های هگل اعلام می‌دارد که خدا در تاریخ وجود دارد و تاریخ در حال تحقق است، پس خدا در حال تحقق است. در این تلقی از الهیات است که بین خدا و انسان در الهیات ارتباطی دو طرفه برقرار می‌شود و انسان نیز به نوعی موضوع الهیات قرار می‌گیرد. پاننبرگ در آثار خود تعامل انسان و خداوند را به نحو ویژه‌ای برجسته نموده است.

۱- الهیات نظام‌مند:

پاننبرگ در سال ۱۹۸۸ اولین جلد و در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳ مجلدات دوم و سوم کتاب *الهیات نظام‌مند* (یا سیستماتیک) خود را منتشر کرد. موضوع اصلی این کتاب، حقیقت است. پاننبرگ معتقد است نه تکرار اصول عقاید انجیلی و نه جهش وجودی به ایمان برای اثبات حقایق دینی کافی نیستند. به عقیده او، حقایق گفتار الهیاتی راجع به خدا مستلزم پیوند داشتن با تأملات متافیزیکی است؛ متافیزیک بستری برای بررسی و ارزیابی دعاوی مربوط به حقیقت فراهم می‌کند. برای مثال، از آنجا که پاننبرگ به حقیقت حکایات کتاب مقدس قائل است، ترجیح می‌دهد آنها را جزو تاریخ بدانند، نه اینکه مثل برخی علماء معاصر آنها را صرف قصه و داستان تلقی کند.

از نظر پاننبرگ، ما نمی‌توانیم حقیقت را بطور کامل تا زمان فرا رسیدن رستاخیز بشناسیم. هر انسانی از جمله علماء دینی، درکی ناکامل و موقت از حقیقت دارد. حقیقت را در ذوات تغییرناپذیری که در بیرون از

جریان زمان قرار دارد، نمی‌توان یافت، از نظر او حقیقت اساساً امری تاریخی و نهایتاً مرتبط با رستاخیز است.^۱ تا آن زمان هرگونه دعوی حقیقت مطلق خصلت موقت دارد.

این حکم در مورد الهیات هم مثل همه معارف بشری صادق است. آینده، و در واقع پایان تاریخ، نقطه تجلی حقیقت غایی و واپسین است. او این سخن خود را مستند به کتاب مقدس می‌داند که می‌گوید فقط در آخرالزمان است که الوهیت پروردگار بی‌چون و چرا بر همگان آشکار خواهد شد.^۲

این امر در انسان‌شناسی پاننبرگ نیز صادق است. او معتقد است انسان، به یک معنی، موجودی طبیعتاً دینی است، زیرا در ارکان وجود او دین سریان دارد. انسان می‌تواند نشانه آفریدگار را در آفرینش بیابد، انسان مخلوق خداست و بر صورت خدا آفریده شده است و این در «گشودگی انسان به جهان» آشکار است. انسان در زندگی روزمره محدودیت و قید زمان و زمانبندی را حس می‌کند و از این رهگذر به صورت شهودی درکی از امر نامتناهی در وجودش گسترش می‌یابد. این درک شهودی به خودی خود موجب معرفت به خدا نمی‌شود بلکه وقتی بر مبنای سنتهای دینی به صورت صریح و سنجیده درآید، به فرد این امکان را می‌دهد که بر تجربیات بی‌واسطه قبلی‌اش تأمل کند و نتیجه بگیرد که در درونش معرفتی غیر نظام‌مند به خدا وجود دارد. به عبارت دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که این شهود اساسی راجع به وجود نامتناهی، فقط با ژرف اندیشی و تأمل بر سیر تاریخ دینی می‌تواند به مفهوم خدا مرتبط شود.

۲- پرسش از خدا نخستین سؤال بشر

از آنجا که مفهوم خدا به نحو طبیعی در ذهن انسان ظاهر می‌شود، پرسش از خدا برای انسان سؤال اصلی می‌شود (Schwobel, 1997, p.256). پاننبرگ معتقد است ما دیگر نمی‌توانیم معنی دارا بودن اصطلاح خدا را پیش فرض بگیریم، یا به عبارتی ما دیگر نمی‌توانیم رهیافت الهیات از بالا را ادامه دهیم؛ ما چیزی را از دست داده‌ایم و اکنون باید مسیری را باز ببیمیم که آدمیان یا گذر از آن سخن گفتن از خدا را آغاز کردند. به همین دلیل است که انسان‌شناسی برای نسل ما به عضو ضروری رهیافتمان به متافیزیک بدل گشته است.

پاننبرگ پرسش از خدا را در ضمن تحقیقی اساساً انسان‌شناختی بسط می‌دهد. او تصور یونانیان از انسان، به منزله عالم صغیر، را ناکافی و نارسا می‌داند. این ناآرامی و انگیزه جستجوگرانه انسان یکی از ریشه‌های دین است، البته نمی‌توانیم آن را یگانه مینا یا منشأ بدانیم؛ منشأ متعلق به قلمروی بیرون آدمی و جهان است، قلمروی که تمنا و امید معطوف بدان‌اند.

کل تاریخ دین، تاریخ رابطه آدمی با این واقعیت (متعالی) است که به راستی همتای نامتناهی اوست. آدمی برخلاف حیوانات در جهان باز بسر می‌برد و همین او را با پرسش از خدا رویاروی می‌سازد، جهان داده شده موجود، هرگز نمی‌تواند او را راضی کند. پاننبرگ بر این تصور اصرار می‌ورزد که پرسش از خداوند، یعنی همان پرسش اصلی الهیات، به هیچ وجه مسأله خاص دینداران یا کسانی نیست که تصادفاً به چنین پرسشهایی علاقه‌مند شده‌اند. این پرسش از درون ساختار بشری بر می‌خیزد و از این‌رو بنیانی‌ترین و علمی‌ترین مسأله کل بشریت است. بنابراین الهیات، درست به اندازه فلسفه علوم طبیعی،

رشته‌ای عام و همگانی است و جایگاه بحق آن در وهله نخست، بیشتر دانشگاه است تا حوزه علمیه (Pannenberg, 1991, p.16).

۳- تاریخ، تحقق روح مطلق:

همانطور که در بالا بیان شد، پانبرگ بنیانگذار الهیات تاریخی است و نظریه تاریخ‌گرایی وی شبیه به نظریه روح مطلق جهانی هگل است که به کمک یک تئوری دو وجهی تز و آنتی‌تز، وجود مفهومی به نام سنتز را نتیجه گرفت و در مرحله بعد این سنتز خود به عنوان یک تز عمل می‌کند. روح مطلق جهانی از طریق ظهور در تاریخ خود را تحقق می‌بخشد، تاریخ یک هویت مستقل دارد و مهر و کین می‌ورزد. هگل می‌نویسد: «عقل فرمانروای جهان است. بنابراین تاریخ جهان یک فرایند عقلی را به ما عرضه می‌کند. این اعتقاد و آگاهی در واقع یک فرضیه در قلمرو تاریخ به شمار می‌آید. (کالیسون، ۱۳۷۹، ص ۲۲۷). سینگر اظهار نظر کرده است که هگل خداوند را به عنوان ذاتی تلقی می‌کرد که نیاز دارد تا خود را در جهان متجلی سازد و همراه با کامل کردن جهان خودش را کامل کند. با اینکه اظهار مزبور گریه از این مشکل نمی‌گشاید که آیا باید خدا را با دنیا یکی دانست یا خیر، ولی در کلیت خود با بسیاری از مضامین فکر هگل سازگاری دارد. (ص ۲۲۸)

نقد نظریه هگل از نظر سینگر نیز دور نمانده است و پانبرگ نیز مانند هگل خطای تاریخ بودن خدا را مرتکب گردیده است اما او معتقد است که انسان تاریخ را می‌سازد و از این طریق است که خدا در تاریخ ظهور می‌یابد. ظهور خدا را بایستی با واسطه انسانی در تاریخ مشاهده کرد.

۴- فلسفه تاریخ:

پانبرگ در ۱۹۶۸ به دانشگاه مونیخ رفت و تا ۱۹۹۳ در آنجا به تدریس و تحقیق سرگرم بود. در طول این سالها فلسفه تاریخ یکی از دلمشغولی‌های اصلی او بود. برای او تاریخ جهان از لحاظ دینی و الهیاتی اهمیت بسیار داشت. او استدلال می‌کند که در افعال بزرگ خداوند در تاریخ است که می‌توان خدا را بطور مستقیم شناخت. خدا در افعال قطعی خویش، به ویژه آنها که در تاریخ مذهبی اقوام واقع شده‌اند، خود را متجلی می‌سازد.

این تمرکز بر «فعل خدا» و زبان مربوط به آن، مستقیماً برگرفته از آثار بارت است. پانبرگ مانند بارت معتقد است که محتوای وحی، تجلی خود خداوند است. اما بر این عقیده هم هست که افعال خدا، او را در بستر تاریخ بطور غیر مستقیم متجلی می‌سازند. در واقع، او تاریخ را جلوه‌ای از وحی می‌داند؛ نظری که با دیدگاه اشلاپر ماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۸)، متکلم مسیحی آلمانی که او را پدر مذهب پروتستان مدرن خوانده‌اند، که بر خداآگاهی باطنی تأکید می‌کرد و وحی را تجربه‌ای درونی می‌دانست، تفاوت بسیار دارد.^۲

انسان‌شناسی پاننبرگ

۱- انسان، جانور تاریخی

انسان در دیدگاه پاننبرگ از ارزشهای وجودی برجسته‌ای مانند اختیار، آزادی، امید و خلاقیت برخوردار است. در نظر او انسان از تمامی ویژگیهای الهی بهره‌مند گشته است. بدین نحو است که انسان موجودی تاریخی می‌گردد و تاریخ در پرتو او ظهور می‌یابد، اما پاننبرگ که انسان را مقدم بر تاریخ می‌داند، تحقق خدا را منوط به تحقق تاریخ می‌پندارد؛ نکته‌ای که بررسی نقد آن در ادامه مقاله خواهد آمد.

تنها تاریخ است که انسان را در تمامیت هستی انضمامی‌اش به معرض تماشای می‌گذارد، و این معنای از تاریخ است که پرسش خداوند را به انضمامی‌ترین و خادترین شکلی پیش روی ما می‌نهد. این نظر که وجه تمایز آدمی از باقی مخلوقات، تاریخمندی اوست، در عصر جدید بارها و بارها از سوی کسانی چون بولتمان، بوم گارتن، نیبور و گریگور اسمیت مطرح گشته است. تاریخ عرصه تجلی وعده‌های خداوند و حوادث تاریخ عرصه ظهور و انکشاف خداوند است.

انسان چگونه به مقام و منزلت گشودگی به جهان، آزادی از جهان و تسلط بر جهان که خاص اوست، دست می‌یابد؟ تخیل همان قوه‌ای است که انسان را قادر می‌سازد نسبت به آنچه بطور بی‌واسطه در محیط او حاضر نیست، واکنش نشان دهد. از اینرو، این امر انسان را قادر می‌سازد تا به درون افکار دیگر آدمیان پا بگذارد و از این طریق زبان را به شکل عمیق‌تر درک کند. تحقیق عقلانی خلاقیت آزاد آدمی در ارتباط با خداوند مبتنی بر ویژگی خاص است که باید مستقلاً از درون خود این خلاقیت بسط یابند. پاننبرگ می‌کوشد تا از خلال بررسی رابطه واقعی آدمی با آنچه از جهان موجود او فراتر است، به درک عمیق از ایده خدا دست یابد. او هیچ یک از مفاهیم رایج دعوی از خدا را مسلم فرض نمی‌کند. سروری خلاق آدمی بر جهان تخیل از ابداع او ناشی می‌شود. این واقعیت که خلاقیت بی‌انتهای آدمی ظاهراً از قوه‌ای ماورای او و ماورای توان بالقوه جهان موجود نشأت می‌گیرد، پرسش خدای متعال و خلاق گشودگی را پیش روی ما می‌نهد.

پاننبرگ وجه امتیاز انسان از سایر جانوران را در گشودگی او به آینده می‌بیند. توان انسان در خروج از شرایط محیطی و اقدام بر تأمین شرایط آتی در راستای ساختن آینده‌ای مطلوب، مواردی است که انسان را از سایر جانوران ممتاز می‌گرداند. آینده حکومتش، خدایی او را بطور نهایی در ظهوری تاریخی در هستی آشکار می‌کند. خدا باید به عنوان یک موجود متعالی در آینده انسان درک شود و مفهوم آزادی انسان شرط تحقق این امر است. پاننبرگ این موضوع را با تمرکز کردن در مسأله آزادی انسان توسعه می‌دهد. وی معتقد است مسأله شخصی بودن با مسأله آزادی متناقض است.

اگر بخواهیم با زبان فرهنگ اسلامی از این گشودگی سخن بگوییم، می‌توانیم از آن به عنوان ایمان یاد کنیم، زیرا متعلق ایمان غیب است و انسان فقط تنها موجودی است که می‌تواند به ورای دنیای شناختی و ورای شهود و ورای شهادت خودش گذر کند و موجودات دیگر از این ویژگی محرومند. پاننبرگ سپس ادامه می‌دهد؛ این همان جنبه هستی بشری است که در سنت اهل کتاب به منزله

خلیفه بودن آدمی تعبیر می‌شود.

۲- ارتباط خدا و عقل

یکی از مهمترین مباحثی که در کلام مغرب زمین از زمان هیوم به بعد و خصوصاً در آثار کانت و فیلسوفان دوره جدید و معاصر رایج گشته، این است که ارتباط بین خدا و عقل از هم گسیخته شده است. هر یک از فیلسوفان و متکلمان مغرب زمین به نحوی این مسأله را ابراز نموده‌اند. گالوی، یکی از شارحین پانبرگ، در این باره می‌نویسد:

پانبرگ نیز همچون دیگر متألهان عصر جدید، با این حقیقت روبه‌روست که ما دیگر نمی‌توانیم معنی‌دار بودن اصطلاح خدا را پیش فرض بگیریم درحالی‌که در قرون وسطی معنی‌دار بودن اصطلاح خدا را پیش فرض می‌گرفتند. به عبارت دیگر، نمی‌توانیم رهیافت الهیات از بالا را ادامه دهیم. در فلسفه مسیحی و دوره قرون وسطی حتی اگر پیرامون امور عامه فلسفه بحث می‌شد، از آنجا که مقصود (بطور پیش فرض) این است که وجود خدا اثبات شود، مباحثی در این راستا بررسی می‌شد که این الهیات از بالا است. پانبرگ که یکی از مهمترین ویژگیهای انسان را گشودگی انسان به عالم می‌داند و از مسأله گشودگی به عنوان شروع طرح خدا یاد می‌کند، از مجرای انسان به خدا توجه می‌کند. (Schwobel, 1977, p.260)

تاریخ‌گرایی پانبرگ

همچنانکه ذکر شد، پانبرگ بنیانگذار الهیات تاریخی است. در این الهیات، فلسفه تاریخ هگل و تکامل تاریخی و تحقق روح مطلق عیناً جریان دارد، به این معنا که با تحقق تاریخ، روح مطلق متحقق می‌گردد. این حرکت روح مطلق در فلسفه هگل متکی بر تز و آنتی‌تز است اما پانبرگ بجای تز و آنتی‌تز هگل، خصوصیات وجودی انسانی را سازنده و شکل‌دهنده تاریخ می‌داند. پانبرگ انسان را نوعی جانور تاریخی معرفی می‌کند و از تحلیل تاریخ، نوعی معناداری برای هستی استخراج می‌کند. مهمترین خصوصیات انسان از نظر وی را می‌توان در موارد ذیل برشمرد:

۱- جاودانگی

مفهوم جاودانگی کلید بخش اعظم الهیات پانبرگ بشمار می‌رود. همانطور که پیشتر گفتیم، در سنت فلسفی یونان جاودانگی خداوند نتیجه ضمنی مقام او به منزله اصلی‌ترین نماد کل وجود اوست. در اینجا مراد از جاودانگی صرف بی‌زمانی است؛ به همین دلیل معرفت به خداوند را نباید در وقایع زمانی جستجو کرد بلکه خدا را باید از طریق تعمق در مثل یا ایده‌های فرازمانی دریافت نمود. ما انسانها زمان را بعضاً به منزله فرصت و بعضاً به منزله محدودیت تجربه می‌کنیم. زمان برای ما در حکم محدودیت است زیرا در مورد آنچه گذشته است، هیچ کاری از ما ساخته نیست و در مورد آنچه در راه است نیز قدرت عمل، نامحدود است.

در الهیات پاننبرگ مفهوم حضور فراگیر، نیز همانند مفهوم جاودانگی و به موازات آن بسط می‌یابد. خدا را نمی‌توان جدای از فرمانروایی او درک کرد. از اینرو تا آنجا که فرمانروایی او در تاریخ امری است که هنوز تحقق نیافته، به مفهومی خاص اما مهم، خداوند هم هنوز وجود نیافته است. از آنجا که فرمانروایی و معبودیت خداوند جدایی‌ناپذیرند پس معبودیت خداوند هنوز در فرایند بوجود آمدن است. شناخت آینده حدوداً روشن و واضح است. به همین ترتیب، وحدت و بساطت خداوند نیز معرف سلب هرگونه نسبت و صفات نیست بلکه گویای عزم راسخ و فرمانروایی اوست. این دو صفت زمانی آشکار خواهند شد که خداوند همه چیز را در خود گرد آورده باشد (Pannenberg, 1991, p.10).

۲- تاریخ جهانی

مهمترین مسأله‌ای که ساختار تفکر پاننبرگ را شکل می‌دهد، فهم او از تاریخ جهان و بکارگیری این فهم در طرح کلی الهیات مسیحی است. از نظر او مهمترین نکته در تاریخ جهان گرایش به یک مفهوم انسان مرکزی در عصر روشنایی است که انسان را به عنوان خالق تاریخ تفسیر می‌کند و وحدت تاریخ را به آن صورتی که در آینده انسان مرکزی ترسیم شده است، درمی‌یابد که باید به عنوان یک تهدید جدی نسبت به فهم ویژه مسیحیت از تاریخ قلمداد شود. پاننبرگ در مقایسه با فیلسوفان اگزیستانسیالیست که مبدأ یک بحث تاریخی را در تاریخ‌شناسی موجودیت انسان می‌دانند و آینده‌نگری انسان را قبول می‌کنند، تجربه واقعیت تاریخ‌گرایی انسان را بنا می‌نهد و نتایج مهمی را در الهیات می‌گیرد؛ از جمله آنکه نظریه انسان مرکزی در تاریخ را اثبات می‌کند و شرایط فهم تاریخ برای ایمان را نشان می‌دهد.

پاننبرگ معتقد است فهم ایمان برای درک تاریخ جهانی مورد نیاز است و این دومین نکته اساسی نظریات پاننبرگ است. وی معتقد است ایمان باید براساس دانش پایه‌ریزی شود، همه اعمال عقلانی باید به تصمیم خالص بازگردد، ایمان و عقل می‌باید با یکدیگر پیشرفت نمایند. ایمان و عقل در حقیقت سهیم هستند و این پایه‌ای برای فهم آراء پاننبرگ است.

پاننبرگ با شروع از نظریه نیاز به وحدت حقیقت، نظر هگل را دنبال می‌کند؛ به این معنا که حقیقت باید به عنوان یک فرایندی که در انتها برملا می‌شود، درک شود. این امر وقتی که تاریخ پایان پذیرد مشخص می‌شود. پاننبرگ با ابراز اینکه ما نمی‌توانیم این موقعیت را برای خودمان در نظر بگیریم که در انتهای فرایند تاریخی هستیم، از هگل جدا شده است. او حقیقت را پدیده‌ای می‌داند که در آینده آشکار خواهد شد (p.27).

خدا از دیدگاه پاننبرگ

چنانکه گذشت پاننبرگ انسان را عامل تحقق تاریخ و تاریخ را مجرای تحقق اندیشه‌های الهی می‌داند. لذا مادامی که تاریخ تحقق پیدا نکرده است، خدا نیز به کمال خود نخواهد رسید. توجه او به خداوند از چند منظر است.

۱- بررسی مفهوم خدا نزد پاننبرگ

پاننبرگ بحث مربوط به خدا را با بررسی مفهوم آن آغاز می‌کند. وی حضور مفهوم خدا را در قالب پرسش انسان از خدا برای تمامی انسانها طبیعی می‌داند و همانند پل تیلیش معتقد است که خداوند موجودی مانند موجودات دیگر نیست لذا اگر برای اثبات وجود خداوند برهان اقامه شود، او را در حکم سایر موجودات قرار داده‌ایم و در حد دیگر موجودات منزل ساخته‌ایم (تورانی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳).

۲- محدودیت عقل بشر در فهم خدا

اولین انتقاد اساسی از مفهوم خدا به عنوان ذهن، توسط اسپینوزا در کتاب/خلاق طرح شده است. از یک طرف مفهوم عقل، همانطور که ما آن را در خودمان می‌یابیم، دارای محدودیتهای بسیاری است که قابل همخوانی با اطلاق خدا نیست، از طرف دیگر اگر تمام این محدودیتهای برداشته شود به هیچ وجه مشابهتی باقی نمی‌ماند که ما بخواهیم از علم الهی به طریق غیر استعاری سخن بگوییم. به علاوه فعالیت عقل ما بستگی به بعضی از داده‌های تجربی دارد. بنابراین دارای یک پیش فرضی سواى خودش است که با ویژگی‌های اطلاق الهی متضاد است و علاوه بر این وجه تمایز، عقل و اراده به حدود وضعیت انسان مقید است (Pannenberg, 1991, p.61).

۳- مفهوم خدا مثل مفهوم سایر موجودات نیست

پاننبرگ در معرفی خدا نخست با بررسی مفهوم آن آغاز می‌کند؛ به این معنا که در الهیات، مفهوم خدا نمی‌تواند صرفاً بحثی در میان سایر بحثها باشد بلکه بحث اصلی است که هر چیزی در محور آن سازمان می‌یابد. اگر شما آن را یک بحث جدا اخذ کنید هیچ چیز برای توصیه تداوم کلامی که الهیات می‌نامیم، نخواهد ماند. بنابراین مفهوم خدا را نمی‌توان با مفاهیم دیگر معلوم کرد (p.49).

۴- نیاز دائمی موجودات به خدا

اگر خدایی که واقعیات محدود را خلق کرد نتواند آنها را حفظ نیز بکند، نمی‌تواند به عنوان خدای واحدی که هر کاری به دست او واقع می‌شود مورد تکیه قرار گیرد. از آنجاکه مخلوقات در یک فرایند زمانی وجود پیدا می‌کنند، در صورتی که خداوند فقط آغاز وجودشان را عطا کرده باشد باید برای نیل به آنچه در وجود رو به رشدشان طلب می‌کنند، نیز به نیروهای خدا تکیه کنند. می‌توان گفت پاننبرگ به نوعی به نقد الهیات سنتی می‌پردازد، به این معنا که معتقد به الهیات طبیعی یعنی بررسی آثار صنع الهی برای رسیدن به خداست و الهیات سنتی را با عنوان «الهیات از بالا» نقد می‌کند. او همچون دیگر متألهان عصر جدید با این حقیقت روبه‌رو است که ما دیگر نمی‌توانیم معنی دار بودن اصطلاح خدا را پیش فرض بگیریم (p.135).

۵- مخلوقیت جهان نسبت به خدا

از دیدگاه پاننبرگ معقولیت فرض واقعیت خدا از طریق مطرح کردن بعضی تجربیات جزئی قابل اثبات نیست بلکه باید مفهومی ساخت که نه تنها انسانها و تاریخشان بلکه جهان طبیعت نیز، به آن وابسته باشند. اما چگونه می‌توان به آن نائل شد؟ راه این است که الگویی سازگار از جهان به عنوان مخلوق خدا ارائه دهیم. این دقیقاً همان چیزی است که الهیات پیوسته سعی در انجام آن دارد. چنین آموزه‌ای در باب خلقت نمی‌تواند به تفصیل وابستگی به خدا را درباره همه واقعیت محدود اثبات کند. آموزه خلقت در بهترین وجه خود می‌تواند الگویی را طراحی کند که اگر جهان مخلوق خدا باشد، باید مطابق با آن درباره خدا ببندیشیم. اینگونه است که الهیات در باب آموزه خلقت این ادعا را که اشیاء محدود با وجود اختلافات و جزئیاتشان از جهت طبیعت و وجودشان به خدا وابسته‌اند، معقول می‌سازد (p.40).

نقد و بررسی

همانطور که ملاحظه شد، پاننبرگ الهیات سیستماتیک را بر تاریخی بودن انسان منتطبق می‌کند، زیرا این انسان تاریخی در تمام لحظات وجودی‌اش باید به خدا وابسته باشد. پس خدا نیز باید به‌نحوی تجلی در تاریخ داشته باشد و خدای تاریخی باشد. این سخن شبیه سخن مارکس شلر است که می‌گوید: خدا در حال تکامل است. پل تیلیش یکی دیگر از فیلسوفان الهیات سیستماتیک، مبحثی با عنوان پویایی و صورت در مورد خدا دارد و معتقد است که استعدادها و قوای الهی تدریجاً در حال شکل گرفتن و به فعلیت رسیدن می‌باشد. پاننبرگ تحقق خداوند را در جریان تاریخ می‌بیند. لازمه این نظریه آن است که او آنچه را که به خداوند نسبت می‌دهد در حد وجود و ضرورت نبیند. ضمن لازم می‌آید اینکه واجب الوجود، واجب الوجود از تمامی جهات نباشد.

اما آیا دیدگاه او با قاعده واجب من جمیع الجهات و الحیثات تقابل دارد؟ (تورانی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۰) یعنی آیا او در حوزه اندیشه که این قاعده را به کار می‌برد یا حوزه تفکر او در مجرای این قاعده نمی‌گنجد و در نتیجه تقابلی بین نظر او و مفاد این قاعده مشاهده نمی‌شود. قاعده مزبور در ساحت واقعیت‌شناسی و مباحث انتولوژیک طرح شده است و پاننبرگ آنرا در ساحت امور اجتماعی و تاریخی کامل می‌کند. پاننبرگ از طرفی برای خدا یک مفهوم تاریخی، همانند هگل، قائل است که حقیقت خدا در پروسه تحقق کامل به کمال می‌رسد و از طرف دیگر ناگزیر است برای خدا واقعیت بالفعل قائل باشد. این جنبه بالقوه و آن جنبه بالفعل تحقق تاریخی خدا، پاننبرگ را با نوعی تناقض و خلط میان امر واقعی و امر اعتباری مواجه کرده است.

تاریخ از حیث منبع گزارش واقعیتی ندارد بلکه اعتباری است و جریان آن در یافتن واقعیت ساختمان هستی نیست، از این رو نمی‌توان جریان تاریخ را مرجعی برای تبیین مباحث هستی‌شناختی دانست. بنابراین آراء و نظرات پاننبرگ در مورد خداوند با توجه به مسیر تاریخ و جریانات آن از حوزه مباحث

هستی‌شناختی خارج می‌گردد و نمی‌توان آنچه را که او می‌گوید از باب شناخت خداوند -آنچنان که خداوند را در قالب قواعدی موجود، واجب الوجود از تمامی جهات است- دانست. این نکته در آراء پاننبرگ تأمل‌برانگیز است که با توجه به کمالی که در جریان تاریخ می‌بیند آنرا به خداوند نسبت می‌دهد. همچنین خداوند را نیز متکامل می‌بیند.

از آنجا که الهیات تاریخی پاننبرگ همه چیز را در تکامل تاریخی می‌داند، براین اساس خدا را نیز معروض حرکت می‌داند و معتقد است خدا نیز دستخوش تطور و تکامل است. تطور خدا استکمالی است. لازمه این سخن آن است که خدا از اول کامل نبوده بلکه لحظه به لحظه استکمال پیدا می‌کند. به همین دلیل می‌توان گفت که قدرت مطلقه در خداوند وجود ندارد و روزبه‌روز در سیر استکمالی بر قدرت او افزوده می‌شود و هیچ‌وقت نیز قدرت مطلقه حاصل نخواهد شد. همین اشکال در مورد تمامی صفات الهی نیز وارد خواهد بود. نگارنده معتقد است تنها راه حل این مشکل آن است که حکمای اسلامی اراده کرده‌اند یعنی ثابت کردند که خداوند مجرد است. اگر تجرد ذات الهی اثبات شود، وجوب وجود و اطلاق صفات وی نیز ثابت خواهد شد.

نتیجه

از آنچه گفته شد، چند نتیجه به دست می‌آید:

پاننبرگ در الهیات تاریخی خود، به انسان و خدا هویت تاریخی داده است؛ به این معنا که همزمان با ظهور تاریخ، انسان و خدا نیز ظهور کرده و به تکامل می‌رسند. از آنجا که انسان تاریخ را رقم می‌زند، غفلت از مسأله انسان تواند به غفلت از خدا منجر می‌شود.

پاننبرگ در موضوع پرسش از خدا به نقد الحادی خداشناسی در دوره جدید پاسخ می‌دهد. او معتقد است زندگی انسان به عنوان سئوالی که فقط در خدا پاسخش را می‌توان پیدا کرد، قابل فهم است. اگر خدایی که واقعیت محدود را خلق کرد نتواند آنها را حفظ نیز بکند، نمی‌تواند به عنوان خدای واحدی که هرکاری به دست او واقع می‌شود، مورد تکیه قرار گیرد.

در سنت فلسفی یونان جاودانگی خداوند نتیجه ضمنی مقام او به منزله اصلی‌ترین نمایه کل وجود اوست، در اینجا مراد از جاودانگی صرف بی‌زمانی است و به همین دلیل معرفت به خداوند را باید در وقایع زمانی جستجو کرد، بلکه خدا را باید از طریق تحقق در مثل یا ایده‌های بی‌زمان جست. از نظر پاننبرگ تاریخ به منزله کشف نقش خدا تجربه می‌شود، خدائی که بر خلاف خدای کنعانیان به هیچ چیز وابسته و محدود به طبیعت نبود بلکه مفهوم مطلق کلمه متعالی و فراتر از جهان برای آدمی همگن شده و بدین ترتیب آدمی به موجودی تاریخی، به معنای مورد نظر پاننبرگ، بدل گشت و این تاریخ عرصه تجلی وعده‌های خداوند و حوادث تاریخ عرصه ظهور و انکشاف خود او شد. وجود خداوند را نمی‌توان جدای از فرمانروایی او درک کرد، از این‌رو تا آنجا که فرمانروایی او در تاریخ امری است که هنوز تحقق نیافته پس خداوند نیز هنوز وجود ندارد.

بر سخن فوق می‌توان دو اشکال وارد نمود؛ اول آنکه اگر خدا همراه تاریخ تکامل پیدا کند لازمه‌اش این است که خدا بطور کامل موجود نباشد و دوم اینکه، این نظر مستلزم تغییر و عدم ثبات در ذات الهی است حال آنکه تغییر لازمه جسم و ماده است.

پی‌نوشت‌ها

^۱ . اینکه گاه پاننبرگ را متهم به هگل‌گرایی کرده‌اند، ناظر به چنین نظرانی است.

^۲ . www.iraninstatute.net/1382/821203/html/think.htm

^۳ . www.iraninstatute.net/1382/821203/html/think.htm

منابع و مأخذ

باوند، نعمت‌الله. (۱۳۷۷). «ارتباط دین و فلسفه». *مجموعه مقالات همایش دین و فلسفه*. تهران: دانشگاه تهران.

پازوکی، شهرام. (۱۳۷۶). «مقدمه‌ای در باب الهیات». *ارغنون*. ش ۵ و ۶ بهار و تابستان.

تورانی، اعلاء. (۱۳۸۳). *خدا از دیدگاه صدر و تیلیش*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

توماس، جی. وود. (۱۳۷۶). *پل تیلیش*. مترجم فروزان راسخی. تهران: انتشارات گروس.

تیلیش، پل. (۱۳۸۱). *الهیات سیستماتیک*. ترجمه حسین نوروزی. تهران: حکمت.

کالیسون، رایان. (۱۳۷۹). *پنج‌جاه فیلسوف بزرگ*. ترجمه محمود رفیعی مهرآبادی. تهران: انتشارات عطایی.

کیسلر، نورمن. (۱۳۷۵). *فلسفه دین*. ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی. تهران: حکمت.

Pannenberg, Wolfhart. (1991). *An Introduction to systematic Theology*. M.A. Blackbeard.

Schwobel, Christop. (1997). "Wolfhart Pannenberg". in David ford. *Modern Theology*. Cambridge.